

پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۳۷، بهار ۱۳۸۶، از صفحه ۵۵ تا ۷۰  
۸۳

## نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوی قرن نوزدهم میلادی، با نگاهی به ادب فارسی

فریده علوی\*

استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده  
زبان‌های خارجی، دانشگاه تهران، ایران  
(تاریخ دریافت: ۸۵/۱۱/۲۵، تاریخ تصویب: ۸۵/۱۲/۲۰)

### چکیده

جهان اسطوره‌ای، جهانی است که نمادهای سازنده آن از بسیاری جهات مشترکند و همواره چهره‌ای متفاوت از جهان رئالیستی را به تصویر می‌کشند. البته همین نگرش شگفت‌انگیز به جهان پیرامون، موجب غنای ادبیات می‌گردد و اشتراکات جهان استعاری نمادها، سبب سهولت پژوهش در آثار نویسندگان و شاعران نامدار با رویکردی تطبیقی می‌شود. آنچه در این مقاله مورد توجه نگارنده قرار گرفته، پژوهش در اشعار برجسته نویسندگان شهیر فرانسوی در عصر طلایی رمانتیسم، یعنی در سده نوزدهم میلادی است، که در آن به بازسازی نماد پرنده پرداخته‌اند. در این زمینه، توجه نگارنده به اشعار ارزشمند ادب پارسی، در جهت غنا بخشی به مفاهیم عمیق استعاری نماد پرنده، گامی برای شناخت اشتراکات و تفاوت‌های موجود در عرصه ادب فرانسه و فارسی است.

\* تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۰۱۳، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: [falavi@ut.ac.ir](mailto:falavi@ut.ac.ir)

واژه های کلیدی: نماد، پرنده، رمانتیسیم، شعر، ادبیات فرانسه، ادب فارسی، تعالی، بودلر، حافظ.

#### مقدمه

ادبیات مأمن همیشگی اسطوره و نمادهاست. نماد نیز از کهن‌ترین ابزار بیان مفاهیمی است که به تصویرکشیدن آن‌ها به اشکال دیگر امکان‌پذیر نیست. یکی از نمادهای رایج در فرهنگ و ادبیات ملل گوناگون جهان، نماد پرنده است. مثلاً فریزر در *شاخه طلایی* (۱۹۵۰)، مجموعه‌ای گرانسنگ در زمینه افسانه‌ها و اسطوره‌ها، به این نکته اشاره می‌کند که روح در باورهای مردمی اقوام متفاوت به مانند پرنده‌ای است که پرمی‌کشد (۲۱۰). او داستانی از آفریقای غربی را روایت می‌کند که در آن پادشاهی روحش را در کالبد پرنده‌ای قهوه‌ای رنگ پنهان می‌کند، پرنده‌ای که همیشه در کنار دروازه قصر بر درختی نشسته است. جان او چنان به این پرنده وابسته است که اگر کسی پرنده را بکشد، شاه نیز با آن می‌میرد. همسر بی‌وفایش که از این راز آگاه می‌شود پرنده را می‌کشد و، با مرگ پرنده، شاه نیز می‌میرد (۷۸۵).

شاید این ویژگی پرندگان به واسطه بال آنان است که مایه رشک آدمی بوده است. از این‌روست که باشلار (۱۹۴۳) کتابی را به موضوع پرواز اختصاص می‌دهد، از "بوطیقای بال‌ها" سخن به میان می‌آورد و رابطه میان تخیل ادبی شاعر و پدیداری موجودات بالدار را در شعر به تصویر می‌کشد (۱۰۶-۱۰۰). قرن‌هاست که انسان با مشاهده پرندگان، به پرواز آن‌ها غبطه خورده است. همین امر موجب شده که از زمان

## نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوی ... ۸۵

---

ارسطو تا به امروز آن‌ها مورد توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان قرار گیرند. از آن‌ها گاه به مانند نماد روابط میان زمین و آسمان سخن رفته (باشلار، ۱۰۶-۱۰۰) و گاه همچون نشانه، نشانه‌هایی مانند کبوتر صلح، کلاغ مرگ، بلبل عشق و غیره. گاهی اعران و ادبای فرانسوی پا را فراتر گذاشته و پرنده‌گان را موجوداتی خارق‌العاده می‌بینند و از آن‌ها همچون نماد شاعر استفاده می‌کنند: بودلر، مالارمه، موسه از مرغان و پرنده‌گان به عنوان نمادی از وجوه شخصیتی خود سخن می‌گویند، با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری کرده و از رنج‌ها و آلام خود در این دنیای خاکی و در میان مردمی که از درک اندیشه آنان عاجزند، حکایت می‌کنند.

در افسانه‌ها نیز، گاه پرواز پرنده‌گان با آرزوی شاعر به سوی تعالی و گاهی آواز دل‌انگیز آنان با کلام شاعر در هم می‌آمیزند، آمیزشی که زبان را تا سراپرده صور مینوی به رقص در می‌آورد. گاهی نیز اندیشه شاعر همچون پرنده‌گان سبکبال و پراز زندگی و نشاط به مانند «جواهرات بالدار، گل‌های متحرک، شعله‌های پرنده» (میشله، ۸۳) آزاد می‌شوند. در این مقاله نگارنده بر آن است با پژوهشی در آثار شاعران فرانسوی قرن نوزدهم میلادی و با رویکردی تطبیقی به چند شاعر فارسی، به بررسی نقش نمادین پرنده‌گان در آثار آنان پردازد.

## بحث و بررسی

۱- وصف پرندگان: توصیف جلوه‌های زیبایشناختی و رابطه آن با احوالات شاعر .

شاعران و ادیبان فرانسوی آنچنان شیفته زیبایی پرندگان بوده‌اند که غالباً آن‌ها را در بیشتر اشعار خود توصیف کرده‌اند. تلالو رنگ‌ها، تنوع گونه‌ها، گوناگونی آوازه‌ها و شکوه پرواز آن‌ها، همگی موجب شده‌اند تا مرغان و پرندگان همواره در کنار عناصری مانند بهار، گل، آسمان، خورشید، سحر، دریا، باغ و بوستان، جنگل و درختان، مهتاب... توصیف شوند. از اینروست که از نظر رنه شار «در ذهن ما پرنده و درخت همواره در کنار هم‌اند» (شار، ۲۵۲) همان‌طور که در متون ادب فارسی پرنده و بهار تداعی‌گر همدیگرند. مثلاً فرارسیدن فصل بهار در شعر حافظ عناصری همچون سبزه، گل‌های گوناگون، مرغان آواز خوان را در کنار هم قرار داده و وجود آن‌ها را در یک زمان لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید	وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید
صغیر مرغ برآمد، بط شراب گجاست؟	فغان فتاد به بلبل، نقاب گل که کشید؟

(حافظ، ۲۸۴)

بودلر (۱۹۷۷) نیز که همواره در پی یافتن رابطه میان عناصر جهان بود، پا را فراتر نهاده و فصل بهار و پرنده را واحد می‌داند و می‌نویسد:

بهار، همچون پرنده‌ای جوان، اولین پره‌های خود را

می‌کند برتن .

فروردین می‌رسد از راه، می‌کند آواز در دشتهای  
رنگارنگ، [...] (۱۹۸)

در واقع، در شعر بودلر، سخن از بازگشت پرنندگان  
در فصل بهار نیست، بلکه گویی فصل بهار، خود  
پرنده ایست که پر دارد، آواز می‌خواند و از دشتی  
به دشت دیگر می‌رود.

ورلن (۱۹۱۹) در شعری که از تابلوهای نقاشی قرن  
هجدهم الهام می‌گیرد، پرنده و درخت و مهتاب را در  
کنار هم قرار می‌دهد و می‌نویسد:

در آرامش مهتاب اندوهگین و زیبا،  
که مرغان نشسته بر درخت را می‌برد به عالم رویا  
(۱۱)

و در شعر دیگری می‌نویسد:

آسمان بالاتر از بام،  
و چه آبی است، چه آرام!  
درختی، بالاتر از بام،  
می‌تکاند برگ‌هایش را آرام آرام . [...] .  
پرنده‌ای بر درختی که می‌بینم  
می‌سراید شکوه خود را (همان، ۲۷۲).

توصیف پرنندگان در شعر، به مناظر طبیعت می‌بخشد.  
میان قلم شاعر و پرنده، تخیلی سازنده برقرار شده  
که موجب تحرك و زندگی است: «جسم پرنده از هوایی  
که در اطرافش وجود دارد و از زندگی خویش، حرکتی  
ایجاد می‌کند که او را به پرواز در می‌آورد» (باشلار،

(۸۳) افزون بر این، شاعر با توصیف پرندگان در اشعار خود، تنها به تجسم پرندگان زیبا در جلوي چشمان خواننده خود بسنده نمی‌کند، بلکه آواز خوش آنان را نیز به تصویر می‌کشد. از جمله هوگو (۲۰۰۲) معتقد است که «مفرح‌ترین آواز، آواز پرندگان است» (۳۱۰) و «زبانشان، زبان فرشتگان» (همان، ۳۰۷). البته همه این زیبایی‌ها اغلب در جهت مهیا ساختن صحنه برای غایتی دیگر است. در واقع در بیشتر اشعار، سخن نهایی شاعر درباره معشوق و محبوب است و البته همه این زیبایی‌ها مختص اوست. از این‌رو وینی (۱۹۸۶) در شعر «خانه چوپان» می‌نویسد:

نیست پرنده به روی گلی که می خورد تاب با باد  
ندارد بوی خوش گلی، نمی نالد پرنده  
جز برای حفظ هوایی که تو می بویی (۱۷۵).

و یا در شعر زیر که شاعر خاطرات خود را در بیشه زارها بازگو می‌کند و از محبوب خود به نام «رز» سخن می‌گوید:

شب‌نم درهای خود را هدیه می‌کرد،  
و جنگل چترهای آفتابش را،  
من می‌رفتم، گوش می‌سپردم به طرقله‌ها،  
و رز به بلبلان (هوگو ۱۹۹۵، ۲۸۵).

تقارن بلبل با یاد یار در شعر حافظ و غزل‌های او نیز به وفور به چشم می‌خورد. باغ اشعار حافظ نیز صحنه نمایشی است که در آن حضور همزمان گل‌ها و پرندگان از جنبه زیبایی‌شناسی خاصی برخوردار است:

رَفتَم به باغ صبحدم تا چَنَم گَلَم گَلَم	آمد به گوش ناگهم آواز بلبل
مِسکین چو من، به عشق گَلَم گَشته مَبتلا	واندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی
مِگشتم اندران چمن و بِباغ، دم ببه دم	می‌کردم اندران گل و بلبل تاملی
گِل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق	این را تغیری نه و آن را تبندی
چون کرد در دلم اثر آواز عنده دلیب	گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی

(۴۶۹)

هرچند که در شعر هوگو «رُز» که نام گلی است که معشوق اوست و بلبلان نغمه عشق را برای او می‌خوانند، اما در شعر حافظ، سخن از عشق دنیوی نیست، بلکه:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه د  
(۳۱۶)

به عبارت دیگر در شعر عرفانی حافظ، گل نماد زیبایی خالق است و بلبل عاشقی است که از شدت حسن جمال گل پریشان شده و برای تجلیل از آن، آواز پرشوری را سر داده است. بنابراین در شعر حافظ، گل وجود مطلق و وحدت الهی است و بلبل سرود ستایش آن وجود مطلق را می‌خواند.

پس این محبوب گاهی مخلوق است و گاهی خالق، زمانی هم اشاره به مفاهیمی همچون وطن، آزادی، جمهوری و غیره دارد. مثلاً ویکتور هوگو در زمان تبعید، درباره میهن خود فرانسه و دریای آن می‌سراید:

دوست می‌دارم مرغابیت را، ای دریای ژرف،  
که می‌تکاند خود را از آب‌های مواج در گونه‌ات،  
از لابه لای پرو بال رنگارنگش

فرو مي‌رود در امواج غول پيكرت ،  
و بيرون مي‌شود از دهان‌هاي گشاده امواجت  
همچو رويي كه از آلام مي‌گردد آزاد (پيشين، ۵۰).

بنابراين نقش پرنده، در همه اشعار بالا نقشي  
توصيفي است و نگاه شاعر به آن‌ها واقع‌گرايانه است.  
از اين رو هر چه شاعر واقع‌گراتر باشد، پرنده  
توصيفي او به واقعيت‌هاي روزمره نزديك‌تر است، اما  
هرچه شاعر درون‌گراتر باشد، از صور خيال بيشتري بهره  
مي‌برد، در اين صورت پرندة توصيفي به احوالات رويي  
و دروني شاعر نزديك‌تر مي‌شود. بطوري‌كه آنچه را در  
اطراف خود مشاهده مي‌كند، از وراي احوالات دروني  
خود توصيف مي‌كند. در اين ميان استفاده از تشبيه،  
استعاره، مجاز و كنايه و ساير صور خيال رواج پيدا  
مي‌كند و البته پرندگان به دليل تنوع، گوناگوني و  
زيبائي، بهترين منابع الهام شاعرند. به‌طور مثال در  
شعر زير، ويني به توصيف كشتي‌هايي كه در بندر  
ابوخير كناره گرفته‌اند، مي‌پردازد و با تشبيه آنان  
به قوهاي خفته، صحنه‌هاي خيال‌انگيزي از اين بندر  
را ارائه مي‌دهد:

از ميان شما شايد يكي مانند من ديده باشد  
روي بحري تنها، قوهاي خفته‌اي را  
كه سپرده‌اند خود را به دستان باد [...] .  
در جوار ابوخير، اين چنين، مي‌آسود گشتيم (۱۵۴).

در اين ابیات، تنهائي قو و تنهائي دريا حكايت  
از احوالات شاعر نيز دارد. او بي‌وقفه از تنهائي  
رنج مي‌برد و آن را اين چنين توصيف مي‌كند. همين احساس

تنهائي را سهراب سپهري (۱۳۸۳) نيز به تصوير مي‌کشد و با سخن گفتن از تنهائي مرغي به «رنگ معنا»، از تنهائي خود مي‌گويد:

دير زماني است روي شاخه اين بيد  
مرغي بنشسته کو به رنگ معناست  
نيست هماهنگ او صدائي، رنگي .  
چون من در اين ديار، تنها، تنهاست (۲۰-۲۱).

گاهي نيز شاعر با بهره بردن از حضور پرندگان، جهان پيرامون خود را به گونه‌اي متفاوت توصيف مي‌کند. مثلاً والري (۱۹۶۸) يکي از اشعار خود را «گورستان دريائي» مي‌نامد، پرنده، دريا، آسمان، جنگل و گورستان را در کنار هم قرار مي‌دهد و به اين ترتيب تضاد ميان مرگ و زندگي، پويائي و ايستائي، روشنائي و تاريکي را به تصوير مي‌کشد:

اين بام آرام که بر آن کبوتران سفيد قدم  
مي‌نهند،  
در ميان انبوه کاج ها مي‌تپد، در ميان گورها،  
[...] (۱۴۷)

در ابیات بالا، منظور شاعر از بام آرام، دريائي آرام است و کبوتران کنایه از کشتي‌هاي با بادبان‌هاي سفيد دارند. اين بام قطعاً همان بام سپهري در شعر «پشت درياها» نيست، اما شعر او نيز حکايت از تضاد ميان جهل و معرفت، تاريکي و روشنائي، سکون و حرکت دارد. شهري که او در آغاز قطعه «پشت درياها» به تصوير مي‌کشد، شهري است خالي از آگاهي، خالي از حرکت و جنبش. شهري است که در آن

همه در خوابند، قهرماني ندارد، سرابي بيش نيست و تاريخي شب همه جا را فراگرفته است. اما آرمان شهري که شاعر در بخش دوم شعر خود به تصوير مي کشد و همگان را به حرکت به سوي آن ترغيب مي کند، شهري است که به نور معرفت روشن است. در اين شهر سخني از سراب پريان دريائي نيست، بلکه «بام ها جاي کبوترهايي است، که به فواره هوش بشري مي نگرند.» (سپهري، ۳۶۴) اين شهر همان مکاني است که در آن «صداي پر مرغان اساطير مي آيد در باد.» (همان، ۳۶۵) و سرانجام اين که شاعران که خود وارثان «آب و خرد و روشني اند» (همانان)، نیز متعلق به همین شهرند. از اين روست که در بسياري از اشعار جهان، پرنده نماد شاعر مي شود. زيرا پرنده از توانايي هاي همچون پرواز، آواز و نگاهی نافذ برخوردار است که شاعر را شيفته خود مي سازد.

## ۲- پرندگان: نماد سوداي پرواز، آواز و نفوذ نگاه

توجه شاعران به پرندگان فقط به خاطر ابعاد زیبایی شناختي نيست. توانايي پرواز، آواي دل انگيز، و چشمان نافذ پرندگان است که موجب برتري آنان در ميان همه موجودات شده است. در کتاب تصنيف هاي عاشقانه بي ترانه و رلن از قدرت «مهار آسمان ها» و پرواز پرندگان، به عنوان «تنها قدرتي که آرزوي هر انساني است» سخن مي گوید. لامارتین (۱۹۲۴) در اين باره مي سرايد:

آه! صدايت را با صداي من در آميز  
هموست که صداي ما را مي شنود،

اما نيايش آسماني تو

بهرتر مي‌رسد به سپهري که در انتظار توست (۳۵۶)

اين توانايي‌هاي منحصر به فرد، که به موجب آن مرغان و پرندگان نماد پرواز و نفوذ نگاه و کلام مي‌شوند، در شعر معاصر فارسي نيز مورد توجه شاعر قرار مي‌گيرد، آن‌گونه که سهراب سپهري در باب پرنده در قفس مي‌سرايد:

« میان پرنده و پرواز فراموشي بال و پر است.

در چشم پرنده قطره بينايي است [...]»

سرودش به زير و بم شاخه‌ها پيشي گرفته است»

(۱۹۱)

فردوسي نيز در قصه پرواز کیکاووس ابیاتی را سروده که اشاره به همین سودا و رویای پرواز دارد، پرواز پادشاهی که توسط چند عقاب تیزبال بر فراز ابرها اوج می‌گیرد. و از آسمان شهری عبور می‌کند تا از اسرار سپهر آگاه شود و راز آسمان را بداند. رویایی که شاتوبریان (۱۹۹۹) فرانسوي نيز در سر می‌پروراند و در کتاب رنه که به حسب حال نویسی می‌ماند، با لحنی آکنده از شعر و شور می‌نویسد:

« اغلب ، مرغان مهاجري را که بالاي سرم به

پرواز در می‌آمدند، با نگاهم دنبال می‌کردم.

سواحل ناشناخته و سرزمین‌هاي دور دستی را که بدان

می‌رفتند، تجسم می‌نودم، و همواره آرزو داشتم که

سوار بر بال‌هایشان باشم» (۷۲)

رؤیای شاتوبریان، رؤیای انسان‌هایی است که در

پرنندگان نماد آزادي را مي‌بينند که مي‌تواند همه حصارهاي زميني را از ميان بردارد و به سرزميني قدم نهد که هيچ انساني توان دست يافتن به آن را ندارد. پس، پرنده نماد پرواز به سرزمين‌هاي ناشناخته و دست نخورده‌اي مي‌شود که هر انساني آرزوي رسيدن به آن را در سر مي‌پروراند.

پرواز پرنندگان علاوه بر اينکه نماد بهره‌مندی آن‌ها از آزادي است، بيانگر سرمستی آن‌ها نیز در فضا است. بنابراین پرواز پرنده از نگاه شاعر نشان از گریز به سوي لایتناهی، تعالی و حتی به سوي خداوند را دارد، زیرا بال نماد عروج روح به سوي خداست. از این‌رو هوگو (۱۹۹۵)، پرواز مرغان به سوي آسمان را، در شعري نمادین به نجوای مرغان با خدا و حرکت به سوي او تشبیه می‌کند و می‌نویسد:

آسمان زرین بود ،  
و مرغان رو به سوي آن کسی کو همه می‌خوانندش،  
شاید که با خدایشان سخن از آدمیان می‌گفتند،  
و آواز مقدسشان را سر می‌دادند (۵۲۱).

اما هنگامی که سخن از عروج می‌شود، ادبیات اغلب اشاره به بال فرشتگان دارد. پرنندگان نماد فرشتگان می‌شوند و روح انسان در کالبد آنان به سوي آسمان‌ها می‌رود. در آثار مصریان باستان، ارواح با بال‌های خود صعود می‌کردند و بسیاری از موجودات اسطوره‌ای همچون پگاز، یا الهه شعر و موسیقی، بالدار تصور شده‌اند، زیرا رابط میان آسمانیان و زمینیان‌اند. در میان همه موجودات روی زمین، شاعران که از روح حساس و لطیفی برخوردارند، تن خاکی را همچون قفسی

می‌دانند و همچون عقابی که توسط مربی فراخوانده می‌شود، سودای هجرت به سوی جهانی ماورایی را در سر می‌پرورانند. به گفته باشلار (۱۹۵۶) پرنده با دور شدن از زمین و رفتن به سوی آسمان، دیگر موجودی زنده نیست «بلکه به خودی خود پرواز می‌شود» (۵۱-۵۰) و رلن با الهام از پرواز مرغان دریایی به پرواز روح خود بر روی امواج آشفته دریا اشاره می‌کند و می‌سراید:

نمی‌دانم چرا  
روح آرزده‌ام  
با بالی پریشان و آشفته بر ماورای دریاها پرواز  
می‌کند،  
و هر آنچه را عزیز می‌دارم،  
عشقم آن را در امواج دریا پنهان می‌کند. [...]  
(۱۹۰۵-۱۹۰۲، ۲۷۳)

در «شعر نسیم دریایی» مالارمه نیز که از آلام روحی خود رنج می‌برد، شوق پرواز به سوی آسمان لاجوردی را در سر می‌پروراند، می‌سراید:

تن اندوهگین است، افسوس! و من همه کتابها را  
خوانده‌ام .  
باید گریخت! گریز به آجا! مرغانی را احساس  
می‌کنم که  
از بودن در میان کف ناشناخته دریا و آسمانها  
سرمستند! (مالارمه ۱۹۴۵، ۳۸)

روح شاعر از بودن در کالبد حاکی خسته می‌شود و همواره شوق فرار و گریختن را در سر می‌پروراند. پرنده

نماد روح شاعري مي‌گردد که گاه بر ماوراي درياها و امواج آشفته آن به پرواز در مي‌آيد، به سوي ناشناخته‌ها پرواز مي‌کند و گاه آنچنان زخم خورده و سرگردان مي‌گردد که به ورطه هلاکت و نابودي سقوط مي‌کند. مثلاً هوگو در شعر «اندوه المپيو» روان اندوهگين را همچون پرنده‌اي با بالهاي زخم‌خورده به تصوير مي‌کشد و مي‌نويسد:

پس در آن ايام، که روح اندوهناک است،  
اندیشه هامان  
لحظه‌اي را با بالهاي مصدوم پرواز مي‌کنند،  
پس از آن بار ديگر به ناگاه بر زمين واژگون  
مي‌گردند (۵۲۲).

پس سوداي پرواز، روياي صعود و عروج است و شکستگی بال بيانگر سقوط، حتي اگر بالهاي فرشته‌اي باشد، همانند شيطان که از فرمان الهي سرپيچي مي‌کند، و در نتيجه پروبال خود را از دست مي‌دهد. در شعر «پايان شيطان» ويکتور هوگو اين سقوط را به تصوير مي‌کشد و نشان مي‌دهد که چه گونه اين فرشته در تاريخي فرو مي‌رود، پر و بال خود را از دست مي‌دهد و وحشت همه وجود او را فرا مي‌گيرد:

او هراسان، در غبار و تاريخي فرو مي‌رفت،  
تنها بود، و، از پس او، در آن شبهاي ازلي،  
پر بال‌هايش، آهسته‌تر مي‌ريخت.  
مبهوت، غمگين و خاموش فرو مي‌رفت،  
اندوهگين، با دهاني باز و پاهايي رو به فلک،  
هراس مهلکه بر کبودي چهره‌اش مي‌فزود (هوگو)

۱۹۹۵، ۳۰۹).

محرور بودن از پرو بال، نمایانگر عدم توانایی پرواز به سوی تعالی است. حتی در شعر مولانا (۱۳۷۹) نیز پر و بال معنویت را به هر قیمتی باید حفظ کرد، زیرا برای پرواز در فضای ملکوت، داشتن پروبال ضروری است:

در حد کین چشم را خاک آگند هستت آنچه گور را  
روشن کند؟  
آن زمان که دست و پایت بردرد پر و بال  
هست تا جان بر پرد؟

(۴۸)

مولانا عدم تجانس روح و جسم را به مرغ و قفس تشبیه می‌کند و معتقد است، هنگامی که مرغ جان از قفس جسم رها می‌شود، پر و بالی باید تا روح بتواند به پرواز درآید:

جان مجرد گشته از غوغای تن می‌پرد با پر دل بی  
پای تن

(همان، ۸۷)

در این شعر مولانا، همچون سایر اشعار نویسندگان فرانسوی یا ایرانی، مشاهده می‌شود که علاقه شاعران به توصیف پرندگان و مرغان تنها به خاطر زیبایی‌ها و توانایی‌های منحصر به فرد آنان در پرواز و یا ویژگی‌های دیگر نیست. شاعران مجذوب پرندگان اند، زیرا که شباهت‌های فراوانی را میان خود و پرندگان می‌یابند، تا جایی که پرنده نماد خود شاعر می‌شود.

۳- پرنده، نماد شاعر

ندانه نوحه قمری به طرف جویبار از چیست؟ مگر او  
نیز همچون من، غمی دارد شبانروزی  
(حافظ، ۳۹۷)

شاعر توصیفگر طبیعت و زیبایی‌های خلقت است.  
مرغان و پرندگان نیز افزون بر این که خود جلوه‌ای  
از زیبایی‌های طبیعی‌اند، مداح آن نیز هستند. همین  
نکته موجب شده تا شاعر شباهت‌های فراوانی را میان  
خود و پرندگان بیابد: آنان نیز همچون شاعر از چرخ  
روزگار شکوه می‌کنند، عشق را می‌سرایند، در کنار  
طبیعت خوشبخت‌اند، از اسرار آگاهند...

تئوفیل گوتیه (۱۹۴۷) در قطعه شعر «آنچه پرستوها  
می‌گویند» می‌سراید: «زیرا که شاعر پرنده‌ای  
است» (۹۶). ویکتور هوگو (۲۰۰۲) شاعر را همچو بلبل  
عاشق و تنها می‌یابد که حتی در دنیای آکنده از  
ظلمات، همچنان شعر خود را می‌سراید:

شب از راه رسید، همه جا در سکوت، شعله‌ها  
خاموشند،

در بیشه‌های تاریک چشمه‌ها نالان  
بلبل، در ظلمات لانه‌اش، گشته پنهان  
همچو شاعر، همچو عاشق  
سر داد شعر خود را (۲۸۷).

از هومر، اولین شاعر تنها و فرورفته در تاریکی  
نابینایی خود گرفته تا شاعران معاصر، اسطوره  
پرنده - شاعر همواره در ادبیات جهان مطرح شده و  
آواز پرنده با سرود و شعر شاعر در هم آمیخته است:

هر مرغ به دستاني، در گلشن شاه آيد بلبل به  
نواسازي، حافظ به غزلگويي  
(حافظ، ۳۹۷)

در بيت دوم در صورتي كه نام حافظ با شاعر  
جايگزين شود، مي‌توان به عمق اشتراك شاعر و پرنده  
پي برد: «بلبل به نواسازي [شاعر] به غزل گويي.»  
باشلار (۱۹۵۶) آواز پرندگان را نماد ايجاد زباني  
متفاوت زبان شعر مي‌داند (۵۳). بودلر (۱۹۷۵) در قطعه  
شعر سمبوليستي خود به نام «آلباتروس» (مرغ طتفان)،  
اين پرنده را «شاهزاده ابرها» مي‌نامد و مي‌نويسد:  
شاعر به شاهزاده ابرها مي‌ماند  
كه توفان را مي‌آزارد و به تيرانداز مي‌خندند  
(۲۲)

در حقيقت، نامدارترين شاعران فرانسوي قرن  
نوزدهم، خود را متعلق به اين جهان خاكي نمي‌دانند.  
لامارتين (۱۹۲۴)، در قياس شاعر و شاهين، پرنده  
اسطوره‌اي، پرنده زئوس، پيام آور و سخنگوي خدايان،  
مي‌سرايد:

گويي كه به ميراين مي‌گويد: «من از خاك زاده  
شدم  
اما در آسمان‌ها مي‌زيم!» (۱۹۲)

قياس شاعر با اين پرنده اسطوره‌اي، از آن لحاظ كه  
شاعر نگاه نافذي دارد و چيزهايي را كه ديگران  
قادر به ديدنش نيستند، مي‌بيند و قدرت پرواز، او  
را از هر مهلكه‌اي برحذر مي‌دارد، قياسي است كه

هوگو (۲۰۰۲)، پدر رمانتيسم فرانسه، به آن اشاره مي‌کند:

پرنده ام [...] ]  
پروازم حتمي است،  
بال هايي دارم در مقابل طوفان  
و براي لاجورد آسمان (۴۶۹).

البته ادب فارسي نيز از اين اسطوره در اشعار خود بهره برده است. يکي از زيباترين ابياتي که به بررسي انسان کامل و آرمانی مي‌پردازد و آن را به اين پرنده اسطوره‌اي تشبيه مي‌کند، شعر فخرالدين عراقی است که مي‌گويد:

شهبازم و شکار جهان نيست در خورم ناگه بود که  
از کف ايام بر پرّم  
(به نقل از رزجو ، ۲۲۳)

بلبل، شاهين، پرستو يا چلچله، پرنده‌گاني‌اند که شاعران همواره خود را به آنان تشبيه کرده‌اند، اما پرنده‌اي که بيش از همه جاي خود را در شعر فرانسه، به ويژه در عصر رمانتيک داشته است، قوي اسطوره‌اي است، همان پرنده آپولون، با آواز افسانه‌اي، با بهره مندي از توانايي سه گانه اش در حرکت بر روي زمين، آسمان و دريا، او نماد موجود فوق العاده‌اي است که بر روي زمين تبعيد شده است. همچون روح شاعري که در کالبد زميني گرفتار آمده است. آواز قو، آواز مرگ است، آواز شاعري که از بودن در اين جهان خاكي مي‌سوزد، آرزوي دستيابي به خوشبختي از دست رفته را در سر مي‌پروراند، و اندوه خود را در اشعارش بازگو

مي‌کند:

همچون قوي زيبايي که در هنگام مرگ براي آخرين  
بار  
آهي مي‌کشد و [...] ]  
قبل از رفتن مي‌سرايد وداع آخر را با زندگي [...] ]  
(شنيه، ۱۹۶۶، ۱۰)

زيرا قو پرنده‌اي است تنها و تبعيد شده بر روي  
زمين. به گفته حق‌پور، تنهائي شاعر، به مانند:

تنهائي  
پرنده اي است  
که آنقدر  
در قفس ماند  
تا آخرين برگ جنگل  
در خاطرش  
گم شد (به نقل از تسليمي، ۲۷۶)

قو نماد شاعري مي‌شود که شکست، پشيماني، تنهائي  
و خويشتن‌داري، او را به سرودن اشعار رمانتيک هدايت  
مي‌کند. شاعري که براي وصال اصل خويش مي‌نويسد:

بگذارم اين قفس که پرّ و بال من شکست ز آن  
سوي کائنات يکي بال گستم  
(به نقل از رزجو، ۱۸۹)

يکي شدن نماد پرنده و شاعر در آثار بسياري از  
شعراي قرن نوزدهم مشاهده و تبديل به اسطوره  
مي‌شود. اسطوره پرنده-شاعر که در قرن بيستم نيز  
هنوز در آثار شعرايي همچون بلز ساندرار، ايو

بُنفِوا، روبر ساباتیه، ژیزدو و ... پا بر جا مانده است، بیان از حالات درونی یا رفتارهای اجتماعی شاعر دارد.

### نتیجه‌گیری

هرودوت بر این باور بود که هومر و هزیور اولین کسانی بودند که مجموعه‌ای از داستان‌های خارق‌العاده را به نگارش درآوردند تا در آن قدرت‌های فرابشری و چه‌گونه‌ی مداخله‌ی آنان را در جهان انسانی را به تصویر کشند و به این ترتیب بود که اسطوره‌ها خلق شدند. حتی پس از مدتی، خود شعرا نیز اسطوره شدند. از همان زمان، پرندگان به واسطه نعمت پرواز، نماد روابط میان زمین و ماوراء آن شدند. به شکلی که در ادبیات یونانی، کلمه‌ی پرنده به مفهوم پیام‌آسمانی نام گرفت و خود اسطوره‌ای شد در آثار شعری جهان. اسطوره‌ای که ریشه در تمایل انسان به گذر از دنیای زمینی و قدم نهادن در جهان کائنات دارد. پس پرندگان نیز نماد روحی گشتند که از کالبد خاکی خلاص می‌شود و چون به جهان ماوراء دست می‌یابد، نماد جهان ملکوت می‌شود. به این ترتیب، نبرد میان پرندگان و مارها، نماد ستیز ملکوتیان در مقابله با زمینیان می‌شود. تا جایی‌که در ادبیات برخی از کشورها مثل ادبیات چینی، پرندگان نماد پریان، نامیرایان و پیام‌آوران ملکوتی گشتند. البته شعر فرانسه در قرن نوزدهم نیز سرشار از این اسطوره‌هاست. اسطوره‌ی پرندگانی که نماد حالات روحی انسان‌ها، فرشتگان‌اند. پرندگان مسافر یا پرندگان مهاجر نماد روح انسان‌هایی می‌شوند که در راه معرفت‌شناسی گام برمی‌دارند. زبان مشترک

آنان، زبان شناخت و معرفت می‌شود. اشتراکات میان شاعر و پرنده آنقدر زیاد می‌شود که یکدیگر را برادر، همزاد، و آینه می‌نامند و در نهایت اسطوره واحد شاعر-پرنده را به وجود می‌آورند.

مشغله انسان با پرنده همچنان ادامه دارد. از جمله، می‌توان به داستان‌ها و فیلم‌های خیالی روزگاران اشاره کرد. در این داستان‌ها و فیلم‌ها، پرندگان را می‌بینیم که در بیشتر موارد از عالمی جهنمی می‌آیند و با انسان به جدال برمی‌خیزند. این را نشانه روان‌نژندی انسان معاصر دانسته‌اند. با این حال، شعری رمانتیک با برملاکردن ناخودآگاه آدمی، در زمینه آشکار ساختن روی دیگرش تلاش کردند. پرندگان شر و شرور فیلم‌های امروزی را نیز می‌توان میراث کندوکاو آنان در این قلمرو دانست که پرداختن به آن بحثی دیگر می‌طلبد.

### کتابشناسی

تسلیمی، علی. (۱۳۸۳). گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران. شعر، تهران: نشر اختران. حافظ. (۱۳۷۷). دیوان، تدوین از دکتر سلیم نیساری. تهران: نشر سینانگار.

رزجوه، حسین. (۱۳۷۵). انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی. تهران: نشر امیرکبیر.

سپهری، سهراب. (۱۳۸۳). هشت کتاب. تهران: نشر طهوری.

Bachelard, (1943). *L'Air et les songes*. Paris, Librairie José Corti.

---. (1956). *Lautréamont*. Paris, Librairie José Corti.

Baudelaire, C. (1997) *Œuvres complètes*, « Avril ». Paris, Seuil.

---. (1975). *Œuvres complètes*, t. I; *Les fleurs du Mal*. Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.

Char, René. (1961). *Poésies et proses choisies*. Gallimard.

- Chateaubriand, François-René de. (1999). *Œuvres complètes*. III, Paris, Garnier.
- Chénier. *Œuvres complètes, Nègre* (1966). Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- Frazer, James George. (1950). *The Golden Bough: A Study in Magic and Religion*. Abridged Edn. New York: Collier Books.
- Gautier, Théophile. (1947). *Emaux et Camées*. t. III, Droz.
- Hugo, Victor. (1995). *Œuvres Complètes*. t. XIV. Chantiers, Paris, R. Laffont.
- . (2001). *Œuvres Complètes, Poésies*. III, Paris, J. Hetzel, A. Quantin, Num: BNF.
- . (2002). *Œuvres Complètes*. Paris, R. Laffont.
- Lamartine, Alphonse de. (1924). *Œuvres complètes, «Au rossignol», Harmonies*, Paris, Hachette.
- Mallarmé, Stéphane. (1945). *Œuvres complètes*. Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- Michelet. (1977). *L'oiseau*. Paris, Hachette.
- Valéry, Paul, 1968 *Œuvres complètes*. t. I, Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- Verlaine, Paul. (1902-1905). *Œuvres complètes*, t. I, Paris, L. Vanier.
- . (1919). *Fêtes galantes*, Paris, R. Helleu.
- Vigny, Alfred de. (1986). *La Maison du Berger*. Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- . 1993. *Œuvres complètes*. Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.